

رحمت خدا بر بندگان موقنش نگاهى گذرا به سورة السلطان

فاروق ايزدى نيا

نسخه اصل فارسى



رحمت خدا بر بندگان موقنش نگاهى گذرا به سورة السلطان

فاروق ايزدى نيا

مقدمه

جمال قدم براى بعضى از الواح مباركه نازل از يراعه عظمت اسمى را مشخص فرموده اند از آن جمله است لوح مباركى به نام سورة السلطان كه گوياء به مناسبت نزول آن براى احببى اراك، كه آن زمان به سلطان آباد مسمى بود، اينگونه تسميه شده است. در بدايت لوح مبارك عبارتى نازل شده كه عنوان اين مقاله از آن گرفته شده. در اين عبارت مى فرمايند، "هذا ما نزل من جبروت البقاء لعباده و منهم من طار الى سماء الامر و منهم من وقف و كذلك نزلنا الامر رحمة من لدنا لعبادنا الموقنين." (آثار قلم اعلى، ج 4، ص 154)



ORIGINAL

این لوح مبارک، که به زبان عربی است، در جلد چهارم آثار قلم اعلی، طبع 125 بدیع از صفحه 261 به بعد؛ طبع 133 بدیع از صفحه 154 به بعد و مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 37، صفحه 40 به بعد درج شده است. محلّ نزول این لوح مبارک، به عقیده جناب اشراق خاوری مدینه عگا است. زیرا در متن لوح، خطاب به اسمعیل نامی که او را "آن یا ذبیح" خوانده‌اند، آمده است، "ان یا عبد فابک علی نفس الله و وحدته ثم ابتلائه و غربته فی هذا الارض الّتی انقطعت عن ورودها ارجل القاصدین." (آثار قلم اعلی، ج 4، طبع 133، ص 169 / مضمون: ای عبد، گریه کن بر نفس خداوند و وحدت او سپس ابتلا و غربت او در این سرزمینی که ورود قاصدین به آن ممنوع است.)

استدلال جناب اشراق خاوری چنین است که، "از قرائن این لوح در عگا نازل شده زیرا می‌فرمایند من در سرزمینی غریب افتاده‌ام که کسی را به آنجا راه نیست و چون در عگا که تشریف داشتند در اوائل زائرین اجازه ورود به شهر و تشرّف به حضور مبارک از ناحیه حکومت و مخالفین نداشتند... مسلماً مقصود عگا است. زیرا ورود به ادرنه ممنوع نبود و احباب می‌رفتند و مشرف می‌شدند." (گنج شایگان، ص 195)

امّا، اواسط لوح، جمال قدم خاطب به میرزا یحیی می‌فرمایند، "إلی أن سافرت و دخلت فی هذه الأرض إذا قت علیّ فی کلّ یوم بل فی کلّ حین." (ص 171 / تا آن که سفر کرده و در این سرزمین داخل شدی؛ پس هر روز بلکه هر حین علیه من قیام کردی.) چون "هذه" اشاره به نزدیک است، می‌توان استنباط کرد که مقصودشان ادرنه باشد زیرا میرزا یحیی وارد ادرنه شد و در نهایت قوت علیه جمال مبارک قیام کرد و پس از آن او به قبرس و جمال مبارک به عگا تبعید شدند.

از آن گذشته به نکته‌ای بعد از آن اشاره دارند و آن این که بعد از آن که فعل تو و آنچه که از قلم تو خارج شد مشاهده کردیم، از بین شما به تنهایی خارج شدم بدون آن که یار و یآوری داشته باشم حتی کسی نبود که خدمت مرا بکند یا برای این اطفال آنچه را که از ملکوت پروردگار برایشان مقدر شده بود طبخ نماید. (ص 171)

این موضوع می‌تواند اشاره به مهاجرت دو ساله هیکل اطهر از بغداد به صفحات کردستان عراق باشد یا مدت زمانی که در ادرنه در را به روی یار و اغیار بستند و عزلت پیشه کردند که مورد دوم بیشتر مقرون به صحت است.

مطلب دیگری که همراه با آن مطرح می‌فرمایند یعنی صدور فتوای قتل جمال قدم توسط میرزا یحیی و بعد نسبت دادن صدور فتوای قتل میرزا یحیی به جمال مبارک، مربوط به دوران ادرنه است. به هر تقدیر،

شواهد گوناگونی در این لوح مبارک وجود دارد گویای آن که می‌تواند محلّ نزول لوح مبارک ادرنه باشد.

در متن لوح مبارک تعدادی از نفوس را نام می‌برند که هویت آنها بر بنده نامعلوم است و احتمالاً باید از احبّای اراک باشند. زیرا در متن لوح مبارک به مخاطب می‌فرمایند، "انک إذا وردت أرضک مدینة الّتی سُمیت باسمی السّطان، بشر أهلها من الدّین آمنوا بما حرّک علیهم قلم القدس من اصبح الله لتکونن من المستبشرین." (ص 159 / وقتی وارد سرزمین خود، شهری که به اسم سلطان، از اسامی من، نامیده شده اهل آن را که به آنچه از قلم قدس از دست خداوند نازل شده ایمان دارند، بشارت ده تا شادمان بشوند)

این شهر در حدود سال 1223 هجری قمری (1189 هجری شمسی - فرهنگ دهخدا) به وسیله یوسف خان گرجی سپهدار تأسیس یافته و به "سلطان‌آباد" تسمیه شده و گویا در تاریخ 1231 اكمال و اتمام یافته باشد. رضاشاه به مناسبت نزدیکی به قریه اراک نام آن را از سلطان‌آباد به اراک تغییر داد. از اوائل ظهور امر مبارک تعدادی از نفوس در آنجا به امر مبارک اقبال کردند. (اسرار الآثار خصوصی، ج 4، ص 155)

حجّت الهی

بدایت لوح با این نکته شروع می‌شود که این آیات حجّت الهی است تا روزی که نفاق از میان برود و نیر آفاق به نورافشانی پردازد. در آن هنگام است که دیدگان کفار و مشرکین خیره گردد و نفوس مضطرب شوند و اسرار قلوب آشکار گردد و همه انگشت حیرت به دندان خواهند گزید. زیرا به آیه 9 سوره طارق اشاره دارند که، "تُلی السّرائر" می‌شود. یعنی اسرار باطنی منافقین ظاهر و آشکار گردد. در لوحی از قلم قدم نازل، "یومی عظیمست و «یوم تلی السّرائر» شاهد و گواه او. اسرار قلوب و صدور مشهود؛ خائنة الأعین و خافیة الصدور وصف این یوم است." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 221) عبارت "خائنة الأعین و خافیة الصدور" که مکرراً در آثار جمال مبارک ذکر شده، اشاره به آیه 19 از سوره غافر است که می‌فرماید، "یَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ" (خداوند می‌داند خیانت چشم‌ها را و آنچه که در صدور پنهان است.)

فرج

واژه فرج را حضرت بهاءالله در اینجا به کار برده و تعریف کرده‌اند. از آن جمله می‌فرمایند، "قد جائكم الفرج من عندالله ربكم و يأمركم بالبر و التقوى و يمنعكم عن كل ما يأمركم الهوى." (ص 155 / مضمون: فرج از سوی خداوند برای شما آمد و شما را به نیکوکاری و پرهیزگاری امر کرده از آنچه که نفس و هوی به شما امر می‌کند باز می‌دارد.)

پس، توضیح می‌دهند که فرج شما عبارت از استواء جمال قدم بر عرش عزت آشکار است. ظهورش را بشارت داده ولی متأسفانه اهل عالم آن را نشناختند. در لوحی، خطاب به فرج‌الله نامی، می‌فرمایند، "یا فرج‌الله، قد أتى الفرج و الناس عنه معرضون. قد ظهر الفرج الأكبر فى هذا المنظر الأنور ولكن القوم لا يفقهون... يشاهدون الفرج الأعظم ولكن لا يعلمون. يتبعون أهوائهم و يظنون أنهم محسنون. لعمرالله أنهم من اصحاب النار فى كتاب الله المهيمن القيوم." (آثار قلم اعلی، ج 5، ص 79 / مضمون: فرج آمد و مردم از آن رویگردانند. فرج اکبر در این منظر انور ظاهر شد اما مردم نمی‌فهمند... فرج اعظم را می‌بینند و ندانند. از هوای نفس پیروی کنند و گمان کنند که از نیکوکارانند. سوگند به خداوند که در کتاب خدا از اصحاب جهنم محسوبند.) از آن گذشته می‌فرمایند که "انك أتم ما عرفتم فرج الذى وعدتم به فى كل الألواح و كنتم من الغافلين." (فرجی را که در الواح به آن وعده داده شدید نشناختید و غافل ماندید.)

در اینجا است که می‌فرمایند اگر در امری که ظاهر شده فکر کنید فرج پروردگار رحمن را در آنچه که از قلم حضرت بهاءالله نازل شده خواهید یافت.

در لوح دیگر تصریح دارند که مقصود از فرج الهی نفس مبارک ایشان است. زیرا هیکل قدم در الواح مبارک که به "کنز مکنون" یا "کنز مخزون" موسومند. در لوحی می‌فرمایند، "یا فرج، قد أتى فرج‌الله و القوم لا يشعرون و ظهر الكنز المکنون و القوم هم لا يعرفون." (تاریخ احبای کاشان، ص 547)

در لوح دیگری نیز به همین نکته تصریح دارند و ضمناً فرج را تعریف می‌کنند، "ان یا فرج، افرح بفرج الله و انه قد جائك بغتة كإشراق الوجه عن افق هیکل بدیع و ان فرجه ایاک هو عرفانك نفسه المتعالی العزیز القدیر یا فرج فرج فی نفسک بفرج الله و انه لاعظم عند ربك عن ملکوت السموات و الارضین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 41، ص 363-364 / مضمون: به فرج الهی شادمان باش. فرج الهی ناگهان مانند اشراق وجه از افق هیکل بدیع به سوی تو آمد. فرج خداوند برای تو عبارت از عرفان حضرتش است. در نفس خود، به فرج الهی، از غم رهایی یاب که نزد خداوند از ملکوت آسمان و زمین برتر و بزرگتر است.)

عنوان "جمال قدم"

اگرچه در بین اهل بهاء عنوان "جمال قدم" برای حضرت بهاء الله به کار می‌رود اما باید دانست که این عنوان در وهله اولی برای ذات الهی است. همانطور که در لوح سلیمان، در مبحث بیوت منسوب به خداوند، می‌فرمایند، "ملاحظه نما در بیوتی که بین ملل مختلفه مرتفع شده و جمیع آن بیوت را طائفند و از اماکن بعیده به زیارت آن بیوت می‌روند و این واضح است که احترام این بیوت به علت آن بوده که جمال قدم جلّ اجلاله به خود نسبت دادند با آن که کلّ عارفند که جمال قدم محتاج به بیعتی نبوده و نخواهد بود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 135)

در وهله ثانی به نفس مبارک جمال ابهی اطلاق شده که مکرراً در آثار دیده شده و نیازی به تکرار آن نیست. در این لوح مبارک در خصوص حضرت اعلی به کار برده شده است، "اعترضوا امة الفرقان علی الله العزیز الممتنع الرفیع حین الذی شقت سبحاب الفضل و طلع جمال القدم عن خلفها علی اسم علیّ بالحق بآیات عزّ مبین." (ص 155 / مضمون: هنگامی که ابر فضل شکافته شد و جمال قدم از فراسوی آن بر اسم علی [علی محمد] با آیات عزّ مبین طلوع فرمود، امت فرقان به او اعتراض کردند.)

در کتاب بدیع مذکور، "آن جمال قدم به رؤسای بیان مرقوم فرموده‌اند که مراد الله از کلمات او از حرف حی که تلقاء وجه بوده سؤال نمائید چه که شما عارف بمراد الله نیستید." (مآئده آسمانی، ج 4، ص 350)

اشاره به تعیین میرزا یحیی به عنوان رئیس اسمی بابیان

در مقاطع گوناگون لوح مبارک به میرزا یحیی و اقدامات او اشاره شده است. این اشارات همراه با گلایه و گاه خطاب به خود او است. نخستین اشاره تشبیه او به فرعون است که ادعای الوهیت کرد. می‌فرمایند، "تالله أنّ الذی خلقها بکفّ ارادتی قد بغی علیّ بمثل ما بغی الفرعون بین یدی الله ربکم و ربّ الخلائق اجمعین و قال أنا ربکم الأعلى بعد الذی ما کان قادراً بأن یخلق الذباب فی الأرض ... و من خُلق بقولی اعتراض علیّ بشأن بکت السموات و الأرض ..." (ص 155-156 / مضمون: سوگند به خدا کسی که به اراده خود او را آفریدم علیه من خیانت و ظلم روا داشت همانطور که فرعون در حضور خداوند مرتکب شد و گفت که من پروردگار بلندمرتبه شما هستم در حالی که قادر به خلق مگسی در روی زمین نبود ... کسی که به کلام من خالق شد طوری علیه من اعتراض کرد که آسمان و زمین گریست.)

در اینجا برای بیان شدت مخالفت او و کثرت احزان طلعت ابهی به تمثیل متوسل می‌شوند که وقتی حضرت عیسی بن مریم به جبل امر صعود فرمود و ابر مقدس او را پوشاند آثار خون را بر پیراهن خود مشاهده کرد و سخت متحیر شد و پرسید که این چیست. ابر او را از آنچه که بر جمال ابهی وارد می‌شود آگاهی داد و در ذات خویش فریاد و فغان کرد و از عالم و آنچه که در آن است منقطع شد و به مقر قدس به حضور خداوند شتافت. اگر تو را بگویم که بر او چه وارد شد حجاب عظمت پاره شود و ارکان بیت نابود گردد و ستون‌های عرش به لرزه در آید ولی پنهان کرده صبر کردیم تا خداوند در کمال عظمت ظاهر شود، نصرت خود را عنایت کند و جمالش را بشناساند.

اشاره دوم به میرزا یحیی راجع به علت شهرت دادن اسم او به عنوان رهبر اسمی بایان است. می‌فرمایند که هر آنچه مخاطب این بخش از لوح، یعنی ابراهیم [که جناب اشراق خاوری معتقدند مقصود جناب حاجی ابراهیم ملقب به خلیل شیرازی معروف به مبلغ و در این لوح ملقب به منادی الامر است] می‌فرمایند، "ثم اعلم بأنّ کلّما سمعتَ فی هذا الأمرِ قد ظهر بأمری و مادونی خُلقَ بقولی و ما أطلع بذلک إلاّ نفسی العلیم الخبیر و إنّنا لما أردنا إعزازَ الأمرِ بین ملل القبل لذا أشرنا فی الکلماتِ إلی غیرنا حکمةً من لدنا و إنّنا کُنّا حاکمین و أرفعنا الأمرَ إلی مقامِ الذی سمعتم انتشاره و إعلائته إلی أن ملّت الکلمة و ذکرها بین السّموات و الأرضین." (ص 162 / مضمون: پس بدان هر آنچه که در این امر شنیدی به امر من ظاهر شد و غیر من، به قول من آفریده شدند و کسی به آن آگاهی ندارد مگر خودم. هنگامی که قصد اعزاز امر بین ملل قبل نمودیم، در کلمات نازل به حکمتی به غیر خود اشاره کردیم و امر را به شأنی بلند کردیم که انتشار و اعلاء آن را شنیدید تا آن که کلام الهی و ذکر آن بین آسمان و زمین پر شد.)

این موضوع بارها به عنوان "اول امر" محل اشاره قرار گرفته است. جمال قدم می‌فرمایند، "خیث اصفهانی [سید محمد] هر نفسی را که دیده ذکر وصایت نموده که شاید نظر به اوهمات قبل ناس را از شاطیء عدل محروم نماید و حال آن که خود آن خیث میدانند که ذکر وصایت ابدأ در بیان نبوده و نیست و از این گذشته بر امر یحیی مطلع نبوده." (اقتدارات، ص 319)

مقصود از اصل امر یا اول امر، آن که جمال مبارک برای آن که بتوانند بدون جلب نظر به هدایت بایان پردازند و امر الهی را پیش ببرند، انظار را متوجه میرزا یحیی ساختند. از این موضوع غیر از ایشان، حضرت اعلی، میرزا یحیی، دو نفر آگاهی داشتند و آنها عبارت بودند ملا عبدالکریم قزوینی، کاتب حضرت اعلی، ملقب به احمد و جناب میرزا موسی کلیم. این موضوع کراً در آثار حضرت بهاء الله ذکر شده است. از جمله در لوحی می‌فرمایند، "مع آن که از اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس. واحد منهما الذی سمی بأحمد استشهد فی سبیل الله و رجع الی مقرّ قُصوی

و الآخر الذي سُمي بالكليم كان موجوداً حينئذٍ بين يدينا." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 174 / مضمون عبارت عربی: یکی از آن دو به نام احمد در راه خداوند به شهادت رسید و به مقرّ اعلی شتافت و دیگر آن که به کلیم موسوم است و در حضور ما حاضر است.) در مائده آسمانی، ج 8، ص 132 نیز در لوحی به زبان عربی به همین نکته تصریح شده است.

اقدامات میرزا یحیی علیه جمال ابهی

جمال ابهی اشارتی دارند که بعد از آن که عظمت امر در انظار معلوم گشت، "انّ الذینهم کانوا ان یقنعوا وجوههم خلف القناع خوفاً لأنفسهم فلما هبت رائحة الإطمینان خرجوا کالثعبان. کذلک نقص علیک ما هو المستور عن اعین الناظرین و لتطلع بما ورد علی جمالی و تكون علی بصیرة من الله و تكون من العالمین." (ص 162 / مضمون کسانی که از ترس جانشان چهره خود را پشت رو بنده پنهان کرده بودند، هنگامی که رایحه اطمینان وزید همانند افعی خارج شدند. اینگونه برای تو آنچه را که از چشم ناظرین نهان بود حکایت کردیم تا بدانی که بر جمالم چه وارد گشته و دارای بینشی از سوی خداوند گردی و آگاه گردی.)

از جمله کارهایی که میرزا یحیی انجام داد آن که به باب عالی، یعنی دربار عثمانی، نوشت که حضرت بهاءالله مبلغی را که دولت پرداخت می کند از میرزا یحیی و اعوان و انصارش دریغ داشته اند و این تهمت عظیم را وارد ساخت. به نحوی که جمال مبین به جناب سلمان فرمودند، "ضرّ به مقامی رسید مقرّ عزّی را که اگر جمیع ما کان بر خوان نعمتش حاضر شوند و الی آخر لا آخر له از آنچه موجود است متنعم گردند ابداً کسی را حرفی نه، نسبت بخل داده اند. و به اطراف نوشته که شهریه ما را قطع کرده اند. رذالت و پست فطرتی را ملاحظه کن که برای جلب زخارف از ناس و افترای به جمال قدم اینگونه مفتریات به اطراف نوشته و فرستاده اند. با این که تو در اینجا بوده و دیده ای که ابداً این عبد شهریه این قوم را به چشم خود ندیده و آنچه هست در بیرون قسمت شده به هر نفسی داده می شود. مع ذلک محض تضییع امرالله و اخذ دینار این قسم معمول داشته اند که شنیده ای. قسم به جمال قدم که اول ضرّی که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود و اگر این نفوس همراه نبودند البتّه قبول نمی کردم و تو مطلع شده ای که چه مقدار امر بر مهاجرین صعب شده و مع ذلک جمیع شاکریم و در قضای الهی راضی و صابر ... و این قوم که به اطراف شکایت شهریه می نمایند و تکدی می کنند ادعای ربوبیت می نمایند و از حق مُعرض ..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 158)

شاید این بیان مبارک در سورة السّلمان اشاره به همین قضیه باشد که می‌فرمایند، "کتبتَ إلی رئیس المدينة بالذّلة الّتی بها ضیعتَ حرمتی بین الخلائق اجمعین ثمّ الّفتَ مع الذّی تبغضه و هو یبغضک و سمعتَ منه بأذنیّک ما اشتکیته به تلقاء وجهی و كنتَ من الشّاکین. فلها قام علی بغضی و اشتعلتَ فی قلبه نارُ الغلّ اذا اتّخذته لنفسک معیناً." (ص 172 / مضمون: به حکومت به ذلّتی نامه نوشتی که بدان وسیله حرمت مرا بین جمیع خلق ضایع ساختی سپس با کسی که تو از او کینه داری و او از تو هم دست شدی و به گوش خود از او شنیدی آنچه را که در حضور من شکایت نمودی. وقتی بغض مرا در دل جای داد و آتش کینه در دلش روشن شد او را برای خود یآوری گرفتی.)

کار دیگری که انجام داد اقدام به قتل حضرت بهاءالله کرد و چون موضوع برملا شد فعل خودش را به جمال قدم نسبت داد. در این لوح به آن اشارتی دارند: "ثمّ انتشرتَ فی البلاد فعلک باسمی لتدخل علیّ فی صدور المحبّین و خرج من لسانک و قلمک ما یستحیی أن یدکره قلمُ العالّین. فاسمع ما نزلَ من قبل و انک لو تبسط یدک لتقتلنی ما أنا بیاسط یدی لأقتلک و کان الله علّ ما أقولُ شهید." (ص 171 / مضمون: سپس فعل خودت را در بلاد انتشار دادی تا در دلهای محبّین علیه من وارد شوی و از زبان و قلمت خارج شد آنچه که قلم عالّین شرم دارد از ذکر آن. بشنو آنچه که از قبل نازل شد و تو اگر دستت را برای قتل من دراز کنی من دستم را برای قتل تو دراز نخواهم کرد و خداوند بر گفته‌ت من گواه است.)

این معنی در سایر آثار مبارک که نیز نازل شده است. در لوح سلیمان می‌فرمایند: "نفسی را که در شهر و سنین به ید رحمت تربیت فرمودم بر قتل قیام نمود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 131) در لوح نصیر می‌فرمایند، "اسمی از اسمایم که به حرفی او را خلق فرمودم و به نفعه‌ای حیات بخشیدم به محاربه بر جمال برخواست. تالله الحقّ به انکار و استکباری به جمال مختار معارضه نمود که شبهی از برای آن متصوّر نه. و مع ذلک نظر به آن که ناس را بی‌بصر و بی‌شعور فرض نموده و جمیع عقول را معلّق به ردّ و قبول خود دیده، فعل منکر خود را به جمال اطهر نسبت داده که در مداین الله اشتها دهد که شاید به این وساوس و حیَل ناس را از علّة العلل محروم سازد." (همان، ص 173-174)

موقعی که لوح مبارک سورة الامر عرّ نزول یافت و برای او ارسال شد و رسالت و مظهریت جمال مبارک به اطلاع او رسید، "مشاراً الیه انکار کرد و خود را حائز مقام رسالت دانست و بدین وسیله مقدمات فصل اکبر فراهم شد." (محمّد افغان، سفینه عرفان، دفتر 13، ص 50)

ولی جمال مبارک او را انداز فرمودند که ای برادر من، نه کینه تو در دل من است نه کینه کسی از اهل عالم. پس کلام مرا بشنو و خود را طاهر کن. اگر تو بر آنچه که ادعا می کنی باشی و جمیع کسانی که در آسمان و زمین هستند تو را سجده کنند آیا تو را از چیزی بی نیاز می کند. خیر قسم به جانم. و اگر جمیع بندگان به علت سخنان تو کینه مرا در دل بگیرند آیا تو را نفعی خواهد رسید. خیر سوگند به پروردگار. دنیا و زخرف آن را رها کن. مبدا ریاست تو را مغرور ساخته از ذکر خدایت و خضوع در مقابل بندگان متقی باز دارد. (ص 172)

موضوع مسموم شدن حضرت بهاء الله به دست میرزا یحیی در کتب تاریخی مسطور است و نیازی به تکرار آن نیست. جناب محمدعلی سلهانی درباره اقدام میرزا یحیی به تحریک ایشان برای قتل حضرت بهاء الله می نویسد:

"روزی که موقع حمام شد اول ازل آمد. سر و تن شست و حنائی هم گذاشت. من نشستم خدمتش بکنم. این شروع کرد به صحبت کردن و نصیحت کردن. گفت میرزا نعیمی بود که در نیریز حاکم بود. احباً را کشت، اذیت کرد و بسیار صدمه به امر رسانید. بعد تعریف زیادی از شجاعت و تهوّر کرد که بعضی ها فطرتاً شجاعند. هر وقت باشد صفت شجاعت از آنها ظاهر خواهد شد. بعد حکایت میرزا نعیم را گفت که از اولاد احبّاء طفلی باقی مانده بود به سنّ ده یا یازده ساله. روزی میرزا نعیم می رفته بود حمام. این طفل هم رفته بود حمام و چاقوری دسته شاخی با خود برده بود. همین که مرد که از توی آن خواسته بود بیرون بیاید این طفل چاقو را بر شکمش فرو نمود و شکمش درید. فریاد میرزا نعیم بلند شد. نوکرهای او از سر حمام داخل شدند و دیدند چاقو دست این پسر. لذا پسر را آنچه توانستند زدند و بعد رفتند سر اربابشان میرزا نعیم ببینند حالش چطور است. این پسر با آن که زخم خورده بود از جا حرکت کرد. مجدداً چاقوری به میرزا نعیم زد.

بعد، مجدداً تعریف از شجاعت کرد که چقدر خوش است انسان شجاع باشد. حالا در امر الله ببینید چه کرده اند. هر کس صدمه می زند. هر کس بر من برخاسته. حتی اخوی من و من از هیچ جهت راحت نیستم و نوعی شده است که رفاه رفع شده. (لحن همچو می پرورانید که من وصی و مظلوم و اخوی غاصب و استغفرالله متعدی). صفت شجاعت ممدوح، معاونت امر الله لازم. (در مجموع لحن سخن و حکایت میرزا نعیم و مراتب شجاعت و تشویق من این که اخوی را بکش یعنی جمال مبارک را.)

این حرف را که زد به حدی عالم به هم خورد که هیچ وقت در حیاتم آنقدر منقلب ندیده بودم. به طوری که احساس می کردم که حمام را به سرم کوبیدند. متوحش شدم و هیچ حرفی نزدم. رفتم

سرحام روی سگو نشستم و با خود فکر می کردم. در نهایت انقلاب با خود فکر کردم که می روم توی حمام و سرش را می برم. هر طور بشود بشود. بعد فکر کردم که کشتن این کار آسانی است اما شاید در حضور جمال مبارک مقصّر بشوم و مخصوصاً در آن حال با خود می اندیشیدم که پس از کشتن این مرد که اگر حضور جمال مبارک بروم و به من بفرمایند چرا این را کشتی چه جواب بدهم و این خیال مرا متوقف داشت. مختصر، توی حمام آمدم و با کمال اوقات تلخی شدید گفتم پاشو برو گم شو؛ پاشو برو بیرون. به زار آمد آب به سرم بریز. من یک آبی ریختم؛ سُسته یا نشسته با کمال ترس خارج شد رفت و هنوز تا به حال او را ندیده ام.

اما من حالی داشتم و به هیچ قسم آرام نمی شدم. از قضا آن روز جمال مبارک حمام نبودند. آقا میرزا موسی کلیم آمدند به حمام. من به او گفتم امروز ازل مرا آتش زد و همچو حرفی گفتم. آقا میرزا موسی گفت او ساهلاست در این خیال است. به او اعتنا مکن. این مرد که همیشه در این فکرها بوده و مرا نصیحت کرد و رفت.

خلاصه حمام تمام شد. رفتم بیرون خدمت سرکار آقا و عرض کردم امروز میرزا یحیی گفت من هم خیلی متغیر شدم و می خواستم بکشمش. بالاخره کاری نکردم. فرمودند این مطلبی بود که تو خود فهمیدی ذکری مکن بهتر است مکتوم باشد. بعد آمدم به میرزا آقاجان گفتم تفصیل این است برو حضور عرض کن. او رفت و آمد. فرموده بودند برو استاد محمدعلی را نصیحت کن که جایی این حرف را نزنند. (شرح حال جناب محمدعلی سلمانی، به قلم خودشان، ص 19-20)

جمال قدم سپس در سورة السلطان می فرمایند، "تالله یا اخی لو تُصِفُ لَتَبْکِی عَلِی نَفْسِکَ ثُمَّ عَلِی نَفْسِی وَ تَوَحُّ فِی اَیَّامِکَ وَ تَکُونُ مِنَ التَّائِبِیْنَ اِلَى اللّٰهِ الَّذِی خَلَقَکَ بِأَمْرِ مِنْ عِنْدِهِ... فَانظُرْ اِلَى اَوَّلِ الدَّهْرِ اِنَّ الَّذِی قَتَلَ اَخِیْهُ الْاَکْبَرَ الَّذِی سُمِّیَ بِهَابِیْلِ. هَلْ بَقِیَ عَلَی الْاَرْضِ لَا فِی اللّٰهِ الْمَلِکِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ بَلْ رَجَعَ اِلَى التُّرَابِ ثُمَّ بَعَثَهُ اللّٰهُ بِالْحَقِّ وَ سئِلُ عَمَّا فَعَلَ ثُمَّ اَرْجِعُهُ اِلَى مَقَرِّهِ وَ کَذَلِکَ فَانظُرْ فِی الْاَمْرِ ثُمَّ تَفَكَّرْ فِیْهِ وَ کُنْ مِنَ الْمُتَفَكِّرِیْنَ." (ص 172-173 / مضمون) سوگند به خدا ای برادر من، اگر انصاف دهی هرآینه بر خود و بر من خواهی گریست و در ایام عمر خود ناله و نوحه خواهی کرد و به سوی خداوندی که تو را خلق کرده توبه خواهی نمود... بنگر به ابتدای تاریخ کسی که برادر بزرگترش، هابیل، را به قتل رساند آیا بر وجه ارض باقی ماند. خیر قسم به خدا. بلکه به خاک راجع شد سپس خداوند او را برخیزاند و از عملش سؤال کرد سپس به مقرش راجع نمود. اینچنین در امر نظر کن سپس بیندیش.

واکنش به ظهور الهی

جمال قدم در این لوح مبارک به اعتراض به آیات الهی اشارتی دارند که سبب شد کفر معترضین نسبت به اعتقادات قبلی خود آشکار شده جمیع اعمالشان از حیث قبول ساقط گردد گو این که خود آنها از این موضوع آگاهی نیافتند ولی جمیع ذرات عالم آنها را لعن کنند و خودشان به شادی و سرور می‌پردازند ولی خفایای دلهایشان آشکار است و در اینجا است که به آیه 19 سوره غافر قرآن اشاره دارند که قبلاً ذکر شده. اما تأکید دارند که اینها به زبان ادعای ایمان کنند و به کسی که میزان ایمان هر کسی را تعیین می‌کند کافر شده‌اند و سپس انواع مخالفت با امر الهی را اینگونه برمی‌شمارند:

اول، کسی که اعراض کند و در نفس خودش سرکشی نماید و علناً علیه خداوند تعدی و مخالفت کند. دوم کسی که می‌خواهد در امر الهی مکر به کار ببرد و کینه حضرت بهاءالله را در دل کسانی که ایمان آورده‌اند وارد کرده آنها را از صراط بلغزند و از شاطئ مقدس بحر اعظم دور سازد و حول آنچه که شیطان در صدور آنها وسوسه کرده جمع شوند و به مکر و فریب روی آورند. خداوند به زودی مکر آنها را برای کسانی که از امر الهی پیروی می‌کنند آشکار خواهد کرد. و بالاخره، کسانی که اطمینان دارند که اگر به حضرت بهاءالله اعتراض نمایند کسانی که از لحاظ غلّ و کینه پیروی‌اش کرده‌اند به او معترض خواهند شد. زیرا او برای خودش ریاستی را مشاهده می‌کند.

سپس می‌فرمایند که برای خداوند بندگانی هستند که نه اشارات آنها را منع نماید و نه دلالات باز دارد و منع هیچ مانعی و اعراض هیچ معرضی، حتی اگر کلّ خلائق جمع شوند، سدّ راه اینگونه بندگان نخواهد شد. آنها کسانی هستند که اشارات پیشین راجع به قیامت و آنچه که در قرآن راجع به خاتمیت نازل شده سدّ راه آنها نشده است. آنها جمیع حجبات را پاره کردند و در ظلّ امر الهی وارد شدند و معترف شدند که رشته نبوت و رسالت، به آن معنی که در دور قبل تصور می‌شد، قطع نخواهد گشت و الی آخر الذی لا آخر له ادامه خواهد داشت و به این ترتیب بود که روح قدسی الهی در آنها روح اطمینان دمید.

از جمله صفات آنها آن است که خدا را به خود خدا و آنچه که از او ظاهر می‌شود، می‌شناسند و گوش را به سخنان نالایقه مشرکان، حتی اگر از اعظم قوم و اشراف خلق باشند می‌بندند. زیرا می‌دانند که شرف انسان به پیروی از امر پروردگار و سجود در برابر او است. فلذا، خشیه‌الله را در دل جای دهند و با آیات الهی مجادله نکنند و با حق به واسطه آنچه که نزد آنها است مبارزه نمایند.

توصیه جمال مبارک به مخالفین

جمال قدم مخالفین را از هر گونه اعتراض و مخالفتی بر حذر می‌دارند و تأکید دارند که، "لَنْ يُقْبَلَ الْيَوْمَ إِيْمَانٌ أَحَدٍ وَلَا عَمَلٌ نَفْسٍ إِلَّا بِأَنْ تَتَّبَعَ هَذَا الْأَمْرَ الْمُبْرَمَ الْعَزِيزَ الْحَكِيمَ". (ص 158 / مضمون: امروز ایمان و عمل احدی مقبول درگاه الهی نیست مگر آن که از این امر مبارک پیروی کند.) و از آنها می‌پرسند که اگر به آیات منزله در این دور صمدانی معترضند، به چه برهانی نفس خود را آرامش و سکون می‌بخشند.

در اینجا، بی‌نیازی خداوند به آنها و ایمانشان را تصریح می‌فرمایند و وعده می‌دهند که اگر ایمان نیاورند به زودی خداوند قومی را مبعوث خواهد فرمود و نعمات امر الهی را به گوش آنها خواهد رساند و آنها را در این رضوانی که آیت کبرای الهی است وارد خواهد ساخت. دیگر بار صفت مؤمنین را ذکر می‌کنند که آنها خداوند را به نفس او و به آیاتی که از سوی او نازل شده خواهند شناخت. ایشان کسانی هستند هر آنچه نزد مردمان است کنار می‌گذارند حتی اگر کتب اولین و آخرین باشد و در مقام مقایسه می‌فرمایند کسانی که دریا و عمق آن و مرواریدهای آن را شناخته باشند به امواج اعتنایی ندارند. کسانی که آب مقدس حیات را از دست ملائکه بهشتی نوشیده باشند آیا به آب تلخ و شور قناعت کنند؟ کسانی که خورشید را بشناسند اعتنایی به سایه نخواهند داشت.

جمال قدم در لوح اشرف بالصرّاحه می‌فرمایند، "هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَرَزَقَكُمْ بِأَمْرِهِ وَعَرَفَكُمْ نَفْسَهُ الْعَزِيزَ الْعَلِيَّ الْعَلِيمَ وَأَظْهَرَ لَكُمْ كُنُوزَ الْعِرْفَانِ وَعَرَّجَكُمْ إِلَى سَمَاءِ الْإِيْقَانِ فِي أَمْرِهِ الْمَحْكَمِ الْعَزِيزِ الرَّفِيعِ. أَيَاكُمْ أَنْ تَمْنَعُوا فَضْلَ اللَّهِ عَنْ أَنْفُسِكُمْ وَلَا تُبْطَلُوا أَعْمَالَكُمْ وَلَا تُتَكْرَهُ فِي هَذَا الظُّهُورِ الْأَطْهَرِ الْأَمْنَعِ الْمَشْرِقِ الْمُنِيرِ. فَأَنْصَفُوا فِي أَمْرِ اللَّهِ بَارئِكُمْ ثُمَّ أَنْظَرُوا إِلَى مَا نُزِّلَ عَنْ جِهَةِ الْعَرْشِ وَتَفَكَّرُوا فِيهِ بِقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ سَلِيمَةٍ. إِذَا يَظْهَرُ لَكُمْ الْأَمْرُ كظُهُورِ الشَّمْسِ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُوقِنِينَ. قُلْ إِنَّ دَلِيلَهُ نَفْسُهُ ثُمَّ ظُهُورُهُ وَ مَنْ يَعْجِزُ عَنْ عِرْفَانِهِمَا جَعَلَ الدَّلِيلَ لَهُ آيَاتِهِ وَ هَذَا مِنْ فَضْلِهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ أَوْدَعَ فِي كُلِّ نَفْسٍ مَا يَعْرِفُ بِهِ آثَارَ اللَّهِ وَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ لَنْ يَتِمَّ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ إِنْ أَنْتُمْ فِي أَمْرِهِ مِنَ الْمُتَفَكِّرِينَ." (مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص 212-213 / مضمون: او شما را آفرید و روزی داد و خودش را به شما شناساند و کنوز عرفان را برای شما ظاهر ساخت و به آسمان ایقان به امرش شما را عروج داد. مبدا این فضل را از خود دریغ ندارید و اعمالتان را باطل کنید. این ظهور را انکار نکنید. پس در امر الهی انصاف دهید سپس به آنچه که از جانب او نازل شده بنگرید و در آن به قلب سلیم فکر کنید. در این صورت امر خداوند مانند خورشید وسط آسمان بر شما ظاهر شود و یقین خواهید کرد. بگو دلش خود او و سپس ظهورش است و کسی که از عرفان این دو عاجز باشد آیات را برای او دلیل قرار داد و این فضل او بر اهل عالم

است و در هر نفسی آنچه را که به واسطه آن آثار الهی را بشناسد به ودیعه گذاشته است زیرا بدون آن حجتش بر بندگانش تمام نشود.)

طلب نصرت امرالله

در پیامی به احبای اراک از آنها می‌خواهند که به نصرت امرالله قیام کنند و نصرت را در تبلیغ امرش به بندگانش و تثبیت حبّ حضرتش در دلها می‌دانند. در اینجا به نکته‌ای اشاره دارند که بر مبنای آیه 211 سوره بقره است. توصیه می‌کنند که، "لا تَبَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَلَا تَنْكُرُوا مَا يُثْبِتُ بِهِ إِيْمَانَكُمْ بِاللَّهِ..." (ص 159 / مضمون: نعمت الهی را که بین شماست تبدیل نکنید و آنچه را که سبب تثبیت ایمان شما به خداوند است انکار ننمایید.) در قرآن کریم آمده است، "سَلِّ بْنِ إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُدِلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ." (مضمون: از بنی اسرائیل پرس چه بسیار معجزه آشکار به آنان دادیم و هر کس نعمت الهی را پس از آن که نصیبش شد دگرگون سازد بداند که خداوند سخت کیفر است.)

درباره نصرت امر الهی باید به این نکته نیز اشارتی داشت که خداوند نیازی به نصرت بندگان ندارد، بلکه این فضلی است که حضرتش نصیب عباد می‌کند که در صراط خدمت قدم بردارند و به این واسطه به کسب رضای او نائل گردند. در سوره القمیس تصریح دارند، "إِنَّهُ لَنْ يَحْتَأَجَ بِأَحَدٍ وَإِنَّ النَّصْرَ كُلَّهُ فِي قَبْضَتِهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ بِأَمْرِ مِنْ عِنْدِهِ وَانَّهُ لَهُو الْعَزِيزُ الْمُقْتَدِرُ الْحَكِيمُ وَإِنَّهُ لَوْ يَأْمُرُ النَّاسَ بِالنَّصْرِ هَذَا مِنْ فَضْلِهِ عَلَيْهِمْ لَيَبْلَغُهُمْ إِلَى مَا أَرَادَ وَإِنَّهُ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ..." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 48 / مضمون: او ابداً محتاج احدی نیست و نصرت تماماً در قبضه اختیار خود او است و هر کس را بخواهد یاری رساند و مردمان را به نصرت امر کند از فضل او بر آنها است تا آنها را به آنچه که اراده فرموده برساند و او خود از اهل عالم بی‌نیاز است.)

در واقع، با اشاره به آیه دیگری از قرآن کریم، "وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ" (سوره عبس، آیات 40-42 / مضمون: درچنین روز بر چهره‌هایی غبار باشد، تیرگی آنها را فرو گیرد؛ اینان همان کافرکیشانِ نافرمانند) توصیه می‌فرمایند که به خداوند توکل کنند و از هر نسبتی منقطع شوند و به حبل الله متمسک گردند.

قیص الهی

درباره قیص الهی که باید از آن بوی یوسف حقیقی استشمام شود، مکرراً در آثار مبارک که مطالبی ذکر شده است. در این لوح مبارک نیز اشارتی به آن دارند و می‌فرمایند این لوح را قیص امر قرار داده‌اند تا رائحه آن غلام الهی و جوان رحمانی به مشام اهل عالم برسد تا که شاید به این وسیله قومی مبعوث گردند که جز به خداوند ناظر نباشند و اشارات معرضین آنها را در حجاب قرار ندهد.

در اینجا است که نامی از ابراهیم خلیل به میان آمده است که گویا همان جناب حاجی ابراهیم خلیل مبلغ شیرازی باشد که مدتی سکوت اختیار کرده است و جمال مبارک مایلند از این قیص رایحه تقدیس به مشامش برسد و از "خلف السکوت" به اسم ناطق خداوند خارج شود. جمال مبارک او را مأمور می‌فرمایند که، "قدس نفسک عن الإشارات ثم ناد بندااء الروح بین الأرض و السموات لعل بذلك تشتعل النار فی صدور الأبرار و یقومن علی الأمر بسلطان من لدنا و أمر من عندنا و أنا المتقدر علی ما أشاء و أنا المعطى المتعالی العزیز الرحیم." (ص 160-161 / مضمون: از اشارات پاک شو و به ندای روح بین زمین و آسمان ندای امر را بلند کن تا که شاید سینه‌های ابرار مشتعل گردد و به قوتی از سوی ما و امری از طرف ما به خدمت امر قیام کنند.)

در واقع به او امر می‌فرمایند، "قم علی خدمة الله و نصره و لا تخف من أحدٍ و إن هذا أمر الله علیک." (ص 161 / مضمون: قیام کن به خدمت امر الله و نصرت آن و از احدی ترس به خود راه مده. این است امر الهی بر تو.)

به نظر می‌رسد ازلیان و بایان سبب هراس او شده باشند زیرا بعد از آن تأکید دارند که امروز هیچ کاری و شیئی نفعی به احدی نمی‌رساند حتی اگر جمیع کتب آسمان و زمین را بیاورد مگر آن که در ظل ربّ اعلی در ظهور بعدی‌اش، یعنی جمال ابهی، وارد شود. بعد سوگند می‌خورند که این جمال علی اعلی و ظهورش در ملکوت امر و خلق است. بعد از اهل بیان می‌پرسند که آیا بیان را می‌نویسید و به نازل کننده‌اش، یعنی جمال ابهی، کافر می‌شوید؛ آیا خداوند را ذکر می‌کنید و بعد حکم قتلش را صادر می‌کنید. سپس مجدداً او را "منادی امرنا" لقب داد مأمور تبلیغ می‌فرمایند و به الهامات روح قدسی وعده می‌دهند.

در اینجا تصریح دارند، "فَوَ جَمَالِ مَنْ فِي قَلْبِهِ حَبٌّ شَيْءٍ عَمَّا خُلِقَ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ يَقْدِرَ أَنْ يَحْمِلَ هَذَا الْأَمْرَ الْمُبْرَمَ الْعَزِيزَ الْمُنِيعَ." (ص 161 / مضمون: قسم به جمال کسی که در قلبش محبت و تعلق خاطر به چیزی از آنچه که خلق شده وجود داشته باشد قادر به حمل این امر الهی نخواهد بود.)

این جناب ابراهیم مبلغ در بغداد به حضور جمال مبارک مشرف شده است و در این لوح به این تشرّف شهادت می‌دهند و این در زمانی بوده که کسی به مقام جمال مبارک پی نبرده بود. زیرا می‌فرمایند، "فهنيئاً لك يا منادى الأمر بما حضرت بين يدي العرش حين الذي أشرقت شمس الآفاق عن شطر العراق تالله بذلك فزت بما لا فاز به أحدٌ وهذا تنزيلٌ من لدن عزيزٍ عليم. فاشكر الله بما رزقك لقاءه و أيدك بزيارة مظهر نفسه في أيام التي ما عرفها أحدٌ من العباد بما أخذتهم الأوهام و كانوا على غفلةٍ مبين." (ص 162-163 / مضمون: پس خوشا بر تو ای منادی امر که موقع اشراق شمس آفاق در عراق به حضور آمدی. سوگند به خدا به آنچه که احدی فائز نشده نائل گشتی. پس شکر کن خدا را که از لقای خود تو را روزی داد و در زمانی که، به علت غلبه اوهام، کسی به عرفان او نائل نشده بود، تو به زیارت مظهر نفسش توفیق یافتی.)

به یکی دیگر از مخاطبین لوح، به نام یعقوب، می‌فرمایند که چشم یعقوب از رایحه قیص یوسف بینایی یافت و ما قیص پروردگارت را در هیأت لوح به سوی تو فرستادیم تا دیده‌ات روشنی یابد به طوری که بتوانی انوار عرش عظیم را ببینی و در زمانی که خود سکون و آرامش هم دچار اضطراب شده، بر حبّ مولایت ثابت و راسخ بمانی. (ص 166)

پیش‌بینی اقدامات شیطان

در آثار مبارکه آمده است که هر کس سعی نماید حبّ جمال اهبی را از دلها بزدايد نفس شیطان است. از قلم جمال قدم نازل، "ثمّ أعلم بأن يحضر عندك من يمنعك عن حبّ الله وإنك لما وجدت منه روائح البغضاء عن جمال السبحان، أيقن بأنه هو الشيطان" (مجموعه الواح، ص 199 / مضمون: پس بدان که اگر کسی نزد تو آمد که تو را از حبّ الهی باز دارد، وقتی از او بوی کینه و بغض نسبت به جمال الهی را شنیدی، یقین بدان که خود شیطان است.)

در لوح دیگری از قلم اعلی نازل، "تجنّبوا یا قوم عن الذی کفر بالله انه هو الشيطان و قام علی کلّ معبر و مرصد ان اعتصموا بالله انه یحفظکم من جنود الاعراض و ینصرکم بسلطان من عنده." (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 202 / مضمون: ای مردم، از کسی که کافر به خدا شده پرهیز کنید که او خود شیطان است و در هر گذرگاه و کمینگاهی ایستاده. به خداوند متوسّل شوید که شما را از جنود اعراض حفظ کند و به قدرتی از سوی خود شما را یاری رساند.)

در سورة السّلطان پیش بینی فرموده‌اند که پس بدان که شیطان از شطر طغیان نزد شما آید و همراه با او آن چیزی است که شما را از جمال رحمان منع کند. قیام کن بر امر و او را پشت سر بگذار سپس اعراض کن از او و به وجه نورانی من اقبال نما. به او بگو ای شیطان از بین ملاء الرّوح خارج شو زیرا که از تو رایحه بغضا استشمام کردیم و تو، ای ملعون، کاری کردی که جمیع کسانی که در آسمان و زمین هستند و ساکنان ملکوت امر و خلق تو را لعن کنند ولی تو از آن غافل ماندی. سوگند به خدا به هیچ شیئی مرور نکردی مگر آن که تو را به زبان نهانی لعن نمود و تو نسبت به نداء آن که شنیدی، خود را به کری زدی.)

کثرت بلاهای جمال قدم

جمال مبارک کراراً به بعضی از بلاهایی که به آن دچار شده بودند اشاراتی داشته‌اند اما همواره برای آن که احبّاء محزون نشوند به طور کامل ذکر می‌نمایند. در اینجا هم می‌فرمایند اگر بدانی که سختی و شدت چقدر مرا مبتلا ساخته تا آخر عمرت گریه و ناله کنی ولی ما آن را پنهان کردیم که مبادا مظاهر رحمن محزون شوند و جگر مقربان محترق گردد.

در لوحی می‌فرمایند، "قسم به آفتاب معانی که از ظلم این ظالمان قائم خم شده و مویم سفید گشته البته اگر بین یدی العرش حاضر شوی جمال قدم را نمی‌شناسی. بلکه طراوتش از ظلم مشرکین تبدیل شده و نضارتش تمام شده تالله قلب و فؤاد و حشا جمیع آب شده ولكن بقوة الله بین عباد حرکت می‌نمایم." و نیز در لوح دیگر می‌فرمایند: "بگو ای احبای حق قد این مظلوم از ظلم ظالمان خم گشته و مسک سود سفید گشته." (مائده آسمانی، ج 8، ص 37)

سپس یکی از مخاطبان را توصیه می‌فرمایند که از شدايد دنیا محزون نباشد. زیرا بلایی که از سوی خدا نازل شود، خیر محض است ولی عواقب امور از انظر ناس پنهان است و تأکید دارند، چه بسا شدت و سختی که بنده‌ای را به سرچشمه راحتی و آسایش رهنمون گشته و چه بسا راحتی و آسایش که او را به سوی شدت و سختی سوق داده است. (ص 165)

کثرت بلاها، بخصوص از جانب میرزا یحیی، آنقدر بود که حضرت بهاء الله می‌فرمایند اگر امر به دست خود من بود خود را نهان می‌ساختم و از میان این قوم خارج می‌شدم و در کوهی سکونت اختیار می‌کردم که ذکر از من در میان احبّاء نباشد چه رسد به این کینه جویان. ولی هر زمان که سکوت اختیار کردم "روح الأعظم تنطق فی صدری و روح البقا یحرک قلم البهّاء کیف یشاء." (ص 169 /

مضمون: روح اعظم در سینهام سخن می گوید و روح بقا قلم بهاء را آنطور که می خواهد به حرکت در می آورد.

در لوح دیگری می فرماید، "فَوَاللَّهِ يَا قَوْمِ، إِنِّي لَأَكُونُ مَتَحِيرًا فِي أَمْرِي وَ مَا وَرَدَ عَلَيَّ فَيَا لَيْتَ مَا وُلِدْتُ مِنْ أُمِّي وَإِنْ وُلِدْتُ مَا رُضِعْتُ وَ مَا صِرْتُ كَبِيرًا وَلَكِنْ ظَهَرَ مَا ظَهَرَ وَ نُزِلَتْ جُنُودُ الْوَحْيِ وَ قَضِيَ الْأَمْرُ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ." (مائده آسمانی، ج 7، ص 82 / مضمون: سوگند به خدا که در کار خودم و آنچه که بر من وارد شده متحیر مانده‌ام. ای کاش از مادر متولد نشده بودم و حال که متولد شدم ای کاش شیر نوشیده بودم و بزرگ نشده بودم. ولی ظاهر شد آنچه که ظاهر شد و جنود وحی نازل شدند و کار از سوی خداوند جریان یافت.)

حُبّ الهی منشأ قدرت است

در کلمات مکنونه عربی می فرمایند که خداوند مایل است که فوق کلّ شیء تنها محبوب بندگان باشد. البته در خطابات حضرت عبداله‌بهاء بیان شده است که هر محبتی به دلیلی است مانند حبّ وطن، حبّ فرزند و امثالهم. وقتی که دلیل محبت زائل شود، آن محبت نیز از بین می رود. اما، اگر محبت الهی در دل باشد و جمیع محبت‌های دیگر از آن نشأت گیرد، همواره ثابت و برقرار خواهد بود.

در اینجا تأکید دارند، "لو يقوم أحدٌ في تلك الأيام على حبيّ و يُجَادِلُهُ كُلُّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ لَيَغْلِبَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لِأَنَّ رُوحَ الْقُدْرَةِ قَدْ هَبَّتْ عَنْ شَطْرِ الْإِقْتِدَارِ عَلَى الْمُوحِدِينَ." (اگر کسی در این ایام به حبّ من قیام کند و تمام اهل ارض با او مجادله نمایند خداوند او را بر آنها غالب گرداند زیرا روح قدرت از شطر اقتدار به سوی موحدین وزیده است.) این معنی در سایر آثار الهی نیز ذکر شده است. در لوح نصیر می فرماید، "تَاللَّهِ الْحَقُّ لَوْ يَقُومُ أَحَدٌ عَلَى حُبِّ الْبِهَاءِ فِي أَرْضِ الْإِنشَاءِ وَ يَحَارِبُ مَعَهُ كُلُّ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ لَيَغْلِبَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ وَ اِبْرَازًا لِسُلْطَنَتِهِ وَ كَذَلِكَ كَانَتْ قُدْرَةُ رَبِّكَ مُحِيطًا عَلَى الْعَالَمِينَ." (مجموعه الواح، ص 183 / مضمون: سوگند به حق اگر کسی به حبّ بهاء در روی زمین قیام کند و کل کسانی که در زمین و آسمان هستند با او بجنگند، خداوند برای ظاهر شدن قدرتش و ابراز سلطنتش او را بر آنها چیره گرداند و اینچنین قدرت پروردگارت بر اهل عالم احاطه دارد.)

البته این قیام به نصرت امر باید فارغ از تعلق قلب به هر چیزی باشد. در سورة القميص می فرماید اگر کسی از شما به نصرت امر ما قیام کند خداوند او را بر صد هزار نفر چیره گرداند و اگر حبّ او فزونی یابد خداوند او را بر جمیع کسانی که در آسمانها و زمین هستند غالب نماید ... پس بدانید کسانی که

قلبشان به چیزی از آنچه که در آسمان و زمین است تعلق داشته باشد در ملکوت من نتواند که وارد شود زیرا خداوند این مقام را از غیر آن مقدس داشته و موطن ابرار قرار داده است. (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 46)

اتصاف به صفات الهی

می‌دانیم که جمال قدم شرط ورود به ملکوت عزت را اتصاف به صفات الهی قرار داده و در لوح احمد فارسی (مجموعه الواح طبع مصر، ص 323) بالصرّاحه ذکر فرموده‌اند. اواخر لوح مبارک سورة السّطان به مواردی از صفات و اخلاق الهی اشاره دارند. ابتدا می‌فرمایند، "تخلّق بأخلاقی ثمّ امش علی اثری و إنّ هذا لفضلٌ لَن یُقابلهُ فضلُ العالمین." (ص 174 / مضمون: به اخلاق من متخلّق شو و بر اثر اقدام من حرکت کن و این فضلی است که هیچ فضلی در عالم با آن برابری نتواند.)

مواردی را ذکر می‌فرمایند که نخستین آن صداقت است: "زین لسانک بالصدق." در همین لوح تأکید دارند که زیانت را به حجاب کذب محتجب نکن که کذب سبب خواری انسان بین مردمان می‌شود. در کتاب الصدق دروغ‌گویان را در زمره ظالمین محسوب داشته‌اند.

دوم، انصاف است "زین ... هیکلک برداء الإنصاف." می‌دانیم که جمال قدم در چندین مورد ذکر کرده‌اند کسی که انصاف ندارد اصلاً انسان نیست. در لوحی می‌فرمایند، "مَن لا انصافَ له لا انسانیة له." (اقتدارات، ص 294) در همان لوح نازل، "ای علی بگو به احبّای الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن." (ص 293) و خطاب به ایادی امرالله جناب ابن اصدق می‌فرمایند، "یا علی قل لا انسان الاّ بالإنصاف و لا قوّة الاّ بالإتّحاد و لا خیر و لا سلامة الاّ بالمشورة." (پیک راستان، ص 95)

سپس مخاطب را به ملبس شدن به رداء ذکر الهی امر می‌فرمایند تا اصنام هوی شکسته شود. در اینجا اصل دین را استقامت بر حبّ خداوند و مظهر نفسش تعیین می‌فرمایند.

چهارم وفای به عهد است. در کلمات مکنونه داریم که می‌فرمایند، "لا تُقل ما لا تفعل." در بحث از وفا تأکید جمال مبارک است که "بدان که ملکوت وفا را قبل از جبروت اسماء بسلطان اراده خلق فرمودیم لهذا وفا عندالله احبّ از کل اسم بوده و خواهد بود." (منتخبات الواح درباره فضائل اخلاق، ص 150)

پنجم فقرا را از آنچه که نزد شما است محروم نکنید. زیرا به این ترتیب مانع از نزول خیر از سحاب فضل خواهید شد.

ششم از آنچه که در کتاب الهی برای شما مقدّر شده پیروی کنید و بیشتر از گفتار در عمل به موجب آن سعی و جاهد باشید. در لوح اصل کلّ الخیر می‌فرمایند، "رأس الایمان هو التقلّل فی القول و التکثر فی العمل و من کان اقواله ازید من اعماله فاعلموا عدمه خیر من وجوده و فوائده أحسن من بقائه." (مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص 93) / مضمون: اصل ایمان کم گفتن و زیاد عمل کردن است. کسی که گفتارش از کردارش پیشی گیرد بداند که نبودش بهتر از بودش و نابودی‌اش بهتر از دوامش است.

هفتم رعایت آداب الهی است. زیرا آن را شرط انتساب به خداوند دانسته‌اند: "ایّا کم زینوا أنفُسکم بآداب الله و أمره و کونوا ممتازاً عن دونکم اذا یصدق علیکم انتسابکم الی ربکم الرحمن الرحیم و من دون ذلک لن یصدق علی نفس حکم الوجود فکیف هذا المقام المرتفع الرفیع." (ص 176 / مضمون: و شما خویشتان را به آداب الهی و امرش مزین سازید و از غیر خود ممتاز گردید تا انتساب شما به پروردگار رحمن مصداق یابد و بدون آن حکم وجود در مورد هیچ نفسی صادق نیاید چه رسد به این مقام رفیع.)

هشتم ساختن مسجد الاقصی در دله. اصطلاح مسجد الاقصی در آثار مبارکه که به معنی مقصد غایی جهت وصول به رضای الهی به کار رفته است. مثلاً حضرت عبدالبهاء عبودیت را "مسجدی الاقصی" دانسته‌اند. در لوحی می‌فرمایند، "عبدالبهاء بنده آستان جمال مبارک است و مظهر عبودیت صرفه محضه در گاه کبریا. دیگر نه شأنی دارد نه مقامی و نه رتبه و نه اقتداری و هذه غایتی القصوی و جنتی المأوی و مسجدی الاقصی و سدرتی المنتهی." (مائده آسمانی، ج 5، ص 122) در سورة السلطان به مخاطب توصیه می‌فرمایند که مسجد الاقصی را با زبر [قطعات آهن] حبّ جمال ابهی بسازد، به دست انقطاع آبادش نماید به ذهب ذکر جمال الهی مزین نماید. بعد کلّ نفوس را امر می‌فرمایند که در مسجد اقصی که خداوند به ید فضل در قلوبشان ساخته وارد شوند و نهی می‌فرمایند که مبادا به جنود نفس و هوی آن را ویران کنند و باید که از ذکر شیاطین هم حفظ کنند.

نهم نهی از نقض عهد و استهزاء به آیات الهی. نفوسی به ذکر آیات و استهزاء آن می‌پرداختند و تا همین امروز هم این کار ادامه دارد. لهذا منع اکید می‌فرمایند که کسی چنین نکند.

دهم نهی از اختلاف که تکرار شده است: "ایّا کم أن لا تختلفوا بینکم و لاتدعوا أمر الله عن ورائکم و کونوا بین الناس کأنوار الشمس بحيث یستضئ و جوهکم بین العالمین." (ص 164 / مضمون: مبادا بین

خودتان اختلافی داشته باشید. امر الهی را پشت سر نیندازید و بین مردمان مانند اشعه شمس باشید تا وجوه شما بین اهل عالم بدرخشد و نورافشانی کند. و به مخاطب لوح توصیه می‌فرمایند، "أَنْ اجتمع احبّاء الله على امره على شأن لا يحدث بينهم ما يختلفهم ويكون كنفس واحدة." (ص 179 / مضمون: احبّاء را بر امر الهی جمع کن به نحوی که بین آنها آنچه مایه اختلاف است ایجاد نشود و مانند یک نفس واحد باشند.)

یازدهم: استقامت در خدمت. می‌فرمایند، "ایاک قم على خدمة الله على استقامة لويقوم عليك كل من في السموات والارض لن يزلّ قدماك عن صراط الله العزيز الحميد." (ص 166 / و تو بر خدمت الهی به استقامتی قیام کن که اگر جمیع کسانی که در آسمانها و زمین هستند علیه تو قیام کنند پاهای تو از صراط الهی نلغزد.)

و بالاخره آخرین نکته و توصیه آن است که به اماء الرحمن که دچار مصیبت شده‌اند بگو که صبر پیشه کنند و محزون نباشند. زیرا به این وسیله خداوند برای آنها و کسانی که در سبیل الهی به شهادت رسیده‌اند آنچه را که عقول عاقلین از درک آن عاجز است مقدر فرموده است.